

متن پرسش

هو پسر جوانی که در لاله گوشش گوشواره ریزی کاشته، شاید با این تغییر کوچک، در تلاش است تا در زندگی راهی تازه را تجربه کند، راهی که پیش از این پدر او نرفته. دختر جوانی که از هر طرف موه‌های خود را بیرون انداخته، در کنار مادر چادری خود به آرامی قدم می‌زند. آرامشی که شاید ساده به دست نیامده. می‌توانم مدت‌ها کلنجارشان را در ذهنم بازسازی کنم. قهر و آشتی‌هایی که در نهایت هر کدام را به پذیرش طرف مقابل وادار ساخته. این‌ها تصویر تمام جامعه ما نیست، اما لاقلاً بخشی از آن را بازنمایی می‌کند. چه شده؟ این نسل چرا از مسیر والدین خود به این میزان گریزان است؟ چطور فرهنگی که نسلی را تا پای جان شیدا و شیفته خود ساخته بود، توسط نسلی دیگر پس زده می‌شود؟ آیا در انتقال آن فرهنگ خطایی رخ داده؟ آیا آنطور که باید و شاید از ابزار رسانه استفاده درست نشده؟ ما که کم‌کاری نکردیم. ما خیابان‌های زیادی به اسم شهدا نام‌گذاری کردیم، فیلم‌های زیاد و خوبی برای آن‌ها ساختیم، عکس آن‌ها را بر روی جلد کتاب‌ها و دفتر‌ها چاپ کردیم. مگر می‌شود انسان پاک‌فطرتی، داستان شهدا را بشنود و در دلش تصدیق نکند؟! مگر می‌شود تصاویر آن‌ها را ببیند و همراهی با آن‌ها را آرزو نکند؟! آیا این نسل به فطرتش پشت کرده و منحط شده؟ یا دلیل را از جای دیگری باید جستجو کرد؟ به گمان من، آنچه تحت عنوان فرهنگ ایثار و شهادت تا به حال به نسل جوان عرضه شده، صورتی ظاهری از آن بوده است بدون آنکه نسبتی با حقیقت آن برقرار کرده باشد. فرهنگی که به جوانان دهه ۵۰ جرئت طوفان می‌داد، برای جوانان دهه هشتاد پای تخته تدریس می‌شود و آنها باید دست به سینه مفاهیم آن را حفظ کنند تا در امتحان نمره ۲۰ بگیرند. اما او هم می‌خواهد طوفان به پا کند. او هم می‌خواهد دل به دریا بزند. حتی اگر این مفاهیم برای عده‌ای علاقه‌مندی ایجاد کند، نهایتاً مانند جوان ویلچری‌ای خواهد بود که عاشق دویدن‌های رونالدو باشد. یا پسر لال و بی‌زبانی که شیفته چهچه‌های شجریان است. مگر می‌شود به کسی آموزش شنا داد، بدون آنکه او را لاقلاً در حوضچه‌ای از آب رها کرد؟ مگر بدون آب، معلم شنا فایده‌ای دارد؟ فرهنگ ایثار و شهادت هیچگاه متبلور نمی‌شود، مگر آنکه عرصه‌ای برای ظهور و بروز آن وجود داشته باشد. باید پرسید چرا جوان امروز آنگونه که باید، ذیل انقلاب اسلامی، عرصه را برای خود گشوده نمی‌یابد و به دنبال شکوفایی خود در عرصه‌های دیگر می‌گردد؟ چالش اصلی در انتقال فرهنگ ایثار و شهادت، نه پایین بودن کیفیت محصولات فرهنگی، بلکه تنگ شدن این عرصه و میدان است. به تعبیر دیگر، اصلاً قرار نیست این فرهنگ از نسلی به نسل دیگر منتقل شود، بلکه قرار است در هر نسلی آبیاری و شکوفا گردد. امام به جوانان مشق شهادت را دیکته نکرد، بلکه بذر آن را در جانهایشان بیدار نمود.

شاید آن جوانی که در اعتراضات خیابانی علیه نظام شعار می‌دهد، یا دختری که حجاب از سر بر می‌دارد، روحیه شهادت هنوز در او زنده است، هرچند مسیرش به خطا رفته. و آن جوانی که در مدرسه ده بار از روی درس شهدا خورشیدند رونویسی کرده، روحیه شهادت درونش کشته شده باشد. ما روایت های صادقانه را قربانی چارچوب های ذهنی خود می‌کنیم. از شهدا، درس خوان هایشان را دستچین کرده و برای فرزندانمان تعریف می‌کنیم. و با چند روایت از نماز اول وقت و احترام به پدر و مادر آن را تکمیل می‌کنیم. ما فرزندانی منظم و حرف گوش کن می‌خواهیم که موهای خود را یک طرفه شانه کرده باشند و عکس شهدا پس زمینه تلفن های همراهشان باشد، بدون آنکه قدرت نه گفتن به ما را داشته باشند. در نهایت هم یک زندگی کارمندی با حقوق ثابت برای آنها آرزو داریم که عکس شهدا را در دفتر کارشان قاب کرده باشند. نتیجه این رویکردها در بهترین حالت، کویرنشینی است که حسرت دل به دریا زدن را می‌خورند و زمین‌گیرانی که عاشق آسمانند ولی امید به پرواز ندارند. محصولات فرهنگی و روایت های دفاع مقدس، در فضایی تاثیر خود را خواهند گذاشت که دیکته نشوند بلکه الهام بخش باشند. جوان مانند نویسنده ای است که به دنبال ایده ای برای نوشتن داستان زندگی خودش است. او باید خودش را در جهانی که شهید گشوده حاضر ببیند و به او اجازه داد تا داستان متفاوت خودش را بنویسد. حال چاره چیست؟ در جوانی که خود را بیرون افتاده از میدان می‌یابد، چگونه می‌توان حس حضور را زنده کرد؟ چه موانعی باید برطرف شود؟ برای مثال، چرا دانشجویهای کشورهای اروپایی در واکنش به بمباران غزه آرام و قرار ندارند، اما دانشگاه ها در کشور ما که خط مقدم مبارزه با اسرائیل است، سرد و ساکت مانده؟ اما پیش از اینکه راه حلی بیابیم، باید یک سوال را صریح و روشن جواب دهیم. آیا ما واقعا می‌خواهیم که جوانانمان اهل فرهنگ ایثار و شهادت باشند؟ به گمان من خیر! خواسته قلبی سیستم جامعه و بسیاری از خانواده ها این است که جوانانی رام، سربه راه و تحت کنترل داشته باشند. هرچند در زبان آن را در زوررقی از عنوان های تحصیلی، ورزشی و یا مذهبی می‌پوشانند. به عبارتی، یک مانع بزرگ بر سر تبلور این فرهنگ، خود ما هستیم. جوانی که در فرهنگ ایثار و شهادت بزرگ شود، زیر بار خیلی از ظلم ها نمی‌رود، کنترل او سخت است، دغدغه هایی دارد که شاید برای ما آزار دهنده باشد و دردسرهایی ایجاد کند. آیا ما سعه صدر تحمل او، دغدغه هایش و آزمون و خطاهایش را داریم؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: همانطور که در کتاب «آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود» عرض شد؛ اساساً با حضور آخرالزمانی انسانها روبرو هستیم که یا باید در اوج انسانیت خود با سلوکی متعالی و معارفی فوق معارف متافیزیکی حاضر شوند، و یا به کلی در میدان انکار هر حقیقتی قرار می گیرد. زیرا با معارف نیم بند، نمی‌تواند در نزد خود و در سوژه خود حاضر شود. این بود که در کتاب «بشر جدید...» در مصاحبه ای که با اساتید محترم پیش آمد بر این نکته تأکید شد که آری! ما در درک

انسان جدید باید از طریق گفتگویی که پیش می آید کار را جلو ببریم. فکر می کنم بازخوانی آن دو کتاب ما را نسبت به آنچه می فرمایید حساس تر کند. موفق باشید